

چند لغت تازه یاب در کشف الاسرار فوت شده از فرهنگها

انیز

در کشف الاسرار وعدة الابرار آمده است: يوم نقول الجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید= آن روز که دوزخ را گوئیم [پس آن که خلق را در آن افکنند] پر شدی؟ و دوزخ گوید انیزداری؟ «انیز» صورتی است از «هنیز» یعنی هنوز و تاحال و تاکنون.

باز پیچیدن

فلما ذهب عن ابراهیم الروح و جاءته البشری، یجادلها فی قوم لوط = چون بیم از ابراهیم برفت و آمدبوی بشارت به فرزند با ما باز پیچیدن در گرفت [و الحاج در طلب سیبل شفاعت] در حق قوم لوط (ص ۴۵۹ ج ۴). قالوا یا نوح قد جادلنا فاکثرت جدالنا = گفتند ای نوح با ما باز پیچیدی و این پیچیدن با ما فراوان و دراز کردی (ص ۴۷۳ ج ۴). ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا = پیچ نیارد در سخنان الله مگر ایشان که کافر شدند (ج ۷ ص ۴۴۵). پس «باز پیچیدن» و «پیچ آوردن» در برابر و مقابل و به معنی «جدال» و «مجادله» آمده است که معنی آن روشن است.

بترینه

ولا یتیموا الخبیث منه تنفقون = و آهنگ بترینه مکنید در زکوة صدقه که می دهید (ج ۱ ص ۷۲۲). ولستم باخیه = و آن بترینه که درستد و داد خود نستانید (ج ۱ ص ۷۲۲)، بترینه = بدترینه = بدتر + ینه (پسوند) که برابر «خبیث» آمده.

بیرون آمد

و من یتق الله یجعل له مخرجاً = و هر که پرهیزد از ناپسندالله او را بیرون آمد سازد و فرج [از تنگی] (ج ۱۵ ص ۱۳۶). بیرون آمد در برابر «مخرج» که اسم مکان است آمده و «آمد» مصدر مرخم است و مخرج به معنی محل خروج و جای بیرون آمدن است.

بِرومندی

و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابدأ = و پدید آمدن میان ما و میان شما دشمنی و برومندی همیشه (ص ۶۴ ج ۱۵). فاغرنا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القيامة = برآغالی‌دیم و انگیختیم میان ایشان دشمنی و برومندی تا روز رستاخیز (ص ۵۴ ج ۳). این لغت در یک نسخه «برومندی» بازاء یک نقطه و در دیگری بازاء سه نقطه آمده است و در برابر «بغضاء» آمده است، اگر تحریف یا تصحیف یا هر دو در آن نباشد.

پاسیدن

قالت رب انی یکون لی ولد و لم یمسنی بشر = مریم گفت خداوند من: چون بود مرا فرزندی؟ و نیاسیدست مرا هیچ بشر! (ص ۱۱۴ ج ۲). فتیمموا صعیداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم = آهنگ کنید خاکی پاک پیاسید بآن خاک رویهای خویش و دو دست خویش همه (ص ۵۱۱ ج ۲). مالم تسوهن = تا آنکه که ایشان را نپاسیده بید (ص ۶۳۵ ج ۱). پاسیدن صورتی است از پسودن به معنی لمس کردن و مس کردن.

پرستگار

ماهذه التماثل التي انتم عاكفون = این چه تندیس است که شما آن را پرستگار کنید (ج ۶ ص ۲۵۸). قالوا انؤمن بشرین مثلنا و قومهما لنا عاكفون = گفتند ما بگرویم دو مردم را همچون ما، و قوم ایشان هر دو مارا پرستگار (ج ۶ ص ۴۲۹). «عاکف» به معنی گوشه گیرنده در مسجد (لغت‌نامه) است و «پرستگار» یعنی پرستش کننده، و «گار» پسوند اینجا به «پرست» که امر است الحاق شده است.

پی بردن

لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة = شما را در ابراهیم و قوم او که بر ملت او بودند، پی بردنی نیکو است (ص ۶۴ ج ۱۵). قد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم = شمارا به ابراهیم پی بردنی نیکو است [و بر نشان او رفتن] (ص ۶۴ ج ۱۵). «اسوة» به معنی پیشوا و کسی است که گروهی خود را بدو منسوب بدانند، انذروا الذين اتبعوا من الذين اتبعوا = آنکه که بیزار شوند ایشان که پیشوایان و پیشروان بودند از ایشان که پس روان و پی بران بودند (ص ۴۴۳).

پیرایه

فيها سرر مرفوعة و اكواب موضوعة = در آن تختها است بلند برداشته و پیرایه‌های شراب نهاده (ص ۴۶۷ ج ۱۵). اكواب رامییدی چنین معنی کرده است: جمع کوب و هی‌الانیة‌التي لاعروة لها ولاخرطوم، یعنی کوب ظرفی است که نه گوشه (= دسته) دارد و نه خرطوم (=لوله). کوب: کوزه بی‌دسته یا بی‌خرطوم (لغت‌نامه).

قدح لاعردة له (منجد). قدح من الزجاج و نحوه مستدير الرأس لاعردة له و هومن آنية الشراب (معجم وسيط) و «پیرایه» در مقابل «کوب» آمده است.

پردیو

بل آتینا هم بالحق و انهم لکاذبون = پردیونست و باطل که ایشان راستی آوردیم و ایشان دروغزنانند (ج ۶ ص ۴۴۷). سیقولون لله قل فانی تسخرون = گویند که الله است آن. بگوی پس شمارا چه پردیو می کنند و بچه فریبند و چه باطل بر شما روا می کنند (ج ۶ ص ۴۴۷).

تاوسته

لقد احصیهم و عدا هم عداً = همه را دانسته است و با همه تاوسته و همه را شمرده است شمرندی (ص ۶۸ ج ۶).

جوک، جوک، جوک

و تقطعوا امرهم بینهم = کاردین خویش پاره پاره بپیریدند [و راه جوک-جوک] (ص ۲۹۶ ج ۶). و اذ صرفنا الیک نفرأ من الجن = یادکن آنکه که بسوی تو گردانیدیم جوکی از پریان (ج ۹ ص ۱۵۷). جوک و جوک جوک به معنی دسته و گروه و دسته دسته معرب این کلمه است و در لغت نامه آمده است.

خایه

آتوننی زبرالحدید = مرا خایهای آهن و پولاد دهید. و زبرالحدید قطع الحدید. می گوید مرا خایهای پولاد و آهن دهید (ج ۵ ص ۷۴۴ و ۷۳۲). زبر جمع زبره است. زبرة: القطعة الضخمة من الحديد - السدان - الکاهل و الظهر (منجد). بنا بر این «خایه» باید به معنی قطعه بزرگ از آهن باشد. در فرهنگها «خایه» به معنی چکش و پتک آمده نه به معنی قطعه آهن.

خوی داشتن

لایلاف قریش = از بهر فراهم داشتن قریش بود و خوی داشتن ایشان (ص ۶۲۳ ج ۱۵). ایلاف: الف و انس و خوی دادن به کسی یا به جایی، خو گرفتن، خودادن، سازواری دادن (لغت نامه) و میبدی «خوی داشتن» آورده است.

زادزده

انها بقرة لا فارض و لا بکرعوان بین ذلك فافعلوا ما تؤمرون = آن گاوی است نه سوده دندان و نه زادزده و نه خردی نیرو ناگرفته، نه پیر است و نه نوزاد میان این و آن. «زادزده» برابر فارض و به معنی مسن و پیر و سال خورده است، مرکب از

«زاد» + زده (اسم مفعول زدن).

زیش، زیشگاه

و من يهاجر في سبيل الله بحدفي الارض مراغماً كثيراً = و هر که هجرت کند در سبیل خدا یابد در زمین زیش گاهی و کام گاهی فراوان (ج ۲ ص ۶۵۲). زیش اسم مصدر است از زیستن به معنی زندگی کردن و «زیشگاه» همان کلمه است به اضافه گاه پسوند مکان. و جعلنا النهار معاشاً = و روز روشن زیش شما را و جهاننداری شما را هنگام ساختیم (ج ۱۵ ص ۳۸۷).

شوی‌مند

ولا يحل لكم... و المحصنات من النساء = و حرام است بر شما زنان شوی‌مند (ج ۲ ص ۴۵۶). شوی‌مند در برابر «محصنة» آمده و به معنی شوهردار است.

فروداشت

وان من اهل الكتاب لمن يؤمن بالله و ما اتزل اليكم و ما اتزل اليهم خاشعين لله = و از اهل تورات کس است که استوار می‌گیرد و می‌گردد به‌خدا و آنچه فرو فرستاده آمد به‌شما از قرآن و آنچه فرو فرستاده آمد به‌ایشان از تورات، فرو داشته‌اند خدای را (ص ۳۸۲ ج ۲). فرو داشته‌ان در مقابل «خاشعين» آمده که به معنی فروتنان است. مفرد آن «فرو داشت» است مقابل خاشع یعنی فروتن و بی‌تکبر.

فرهیب

ان المنافقين يخادعون الله = منافقان با خدای می‌فرهیب سازند (ص ۲۶ ج ۲) و ما للحيوة الدنيا الامتاع الفرور = و نیست زندگانی این جهانی مگر برخورداری بفرهیب (ج ۲ ص ۳۶۹). ولا يفرنك تقلب الذين كفروا في البلاد = ترا مفرهیب‌داگشتن و گرویدن ایشان که کافر شدند در شهرها (ج ۲ ص ۳۸۱) و ما يخادعون الا انفسهم = و فرهیب نمی‌سازند مگر باتنهای خویش (ج ۱ ص ۶۱). پس فرهیب صورتی است از فریب و «فرهیبیدن» یعنی فریب دادن.

کامیلند

تكاد السموات يتفطرن من فوقهن = کامیدو نزدیک بود آسمانها که از زیر خویش درشکنند (ج ۹ ص ۱). يكاد زيتها يضيئى = کامیدو نزدیک بید که آن روغن‌خانه روشن دارد (ج ۶ ص ۵۲۹). اذا اخرج يده لم يكديريها = [او که در آن تاریکی‌ها است] اگر دست خود از جامه خود بیرون آرید نه کامید که فرا دست خویش بیند از تاریکی (ج ۶ ص ۵۳۱). يكاد سنا برقه يذهب بالابصار = کامیدو نزدیک بید که باریدن آن منع دیده‌ها از سرها ربایید (ج ۶ ص ۵۴۹).

در لغت‌نامه «کامیدن» آمده با این معنی: خواستن و آرزو کردن (ناظم‌الاطباء)، خواهش نمودن (آندراج)، رغبت داشتن (ناظم‌الاطباء)، چو شاهی بکامی بکاهدروان — خرد گردد اندر میان ناتوان. فردوسی

کژکار

و من کان خواناً ائیمماً = آن را که کژ کار بود بزمند (ج ۲ ص ۶۵۵). ان‌الله لایحب کل خوان کفور = الله دوست ندارد هر کژکاری ناسپاسی (ج ۶ ص ۳۷۴). «کژکار» مقابل «خوان» است. خوان یعنی بسیار خیانتکار و (کژکار) در برابر آن آمده است.

گوشوان، گوشیدن

و من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولى فما ارسلناك عليهم حفيظاً = هر که فرمان برد رسول را خدای را فرمان برد و هر که برگردد ما ترا در ایشان «گوشوان» نفرستادیم (ج ۲ ص ۵۸۸). و کان الله علی کل شیء مقبلاً = والله بر همه چیز پادشاه است و «گوشوان» و توانا و دهنده به اندازه (ج ۲ ص ۶۰۳). قل للمؤمنات یفرضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن = و زنان گرویدگان را گوی تا چشمها فروگیرند [از ناپسند] و فرجها را «کوشند» از حرامها (ج ۶ ص ۵۱۶) و «گوشیدن» و مشتقات آن در این تفسیر ارجمند بسیار آمده است.

میخ‌بند

و فرعون ذی‌الاولاد = و فرعون آن‌کشنده به «میخ‌بند» (ج ۱۰ ص ۴۷۶). پس خبر به آسیه رسید که فرعون ما شطه را به «میخ‌بند» هلاک کرد (ج ۱۰ ص ۴۸۶)، و فرعون او را نیز به «میخ‌بند» درکشید (ج ۱۰ ص ۴۸۶). و فرعون ذو‌الاولاد = و فرعون آن‌کشنده به «میخ‌بند» (ج ۸ ص ۳۱۸). اولاد جمع و تداست به معنی میخ و «میخ‌بند» ظاهراً با «چارمیخ» کشیدن یکی است.

نشست گاه

و مساکن طيبة = نشست گاههای خویش (ج ۱۰ ص ۸۲) و سکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم = در نشست گاههای ستمکاران و بدان نشینند (ج ۵ ص ۲۶۴). وقد تبین لکم من مساکنهم = و شمارا پیدا مانده است از خان و مان و نشست گاههای ایشان چیزی (ج ۷ ص ۳۸۲).